

تبیین اصطلاح فقهی «قضیه فی واقعه» از منظر قضایای منطقی*

حیب‌الله رحیمی (نویسنده مسئول)**

فاطمه طرف***

چکیده

اصطلاح «قضیه فی واقعه» که در مقام اشاره به احادیث صادر شده پیرامون موضوعی خاص به کار می‌رود، یکی از عبارات رایج در ادبیات فقه اسلامی است که به‌رغم تأثیرگذاری بر ابواب گوناگون، تعریفی روشن از آن در کتب فقهی ارائه نشده است. در این بین، وجود کلمه «قضیه» در ساختار شکلی این اصطلاح، شاخصی است که بر وجود ارتباط آن با سرفصل قضایا در علم منطق دلالت می‌کند و به علاوه سابقه ارتباطات بین دو دانش فقه و منطق نیز بر این مطلب صحت می‌گذارد. در این مقاله کوشش بر آن است تا بر تناسب قضایای شخصیه با «قضیه فی واقعه» در فقه تأکید گردد و به نظریاتی که آن را قضیه خارجیه محسوب می‌کنند انتقاداتی وارد شود. تفاوت مهم بین این دو قضیه ناشی از آن است که قضایای خارجیه در علم منطق دارای ارزش برهانی هستند، اما قضایای شخصیه فاقد این خصیصه می‌باشند. با اتخاذ این دیدگاه، مقاله حاضر در پی فهم اصطلاح قضیه فی واقعه با کنکاش در ریشه‌های آن در علم منطق است و در این مسیر به زمینه‌ها و اقتضائات فقهی که باعث تغییر در ساختار شکلی قضیه شخصیه و تبدیل عنوان آن به «قضیه فی واقعه» شده است، نیز می‌پردازد.

کلید واژه‌ها: احادیث قضیه فی واقعه، قضیه شخصیه، قضیه خارجیه، فقه اسلامی، علم منطق.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۰۶/۲۷ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۱۱/۳۰ - نوع مقاله: علمی، ترویجی.

** دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی / rahimi@atu.ac.ir

*** دانشجوی دکتری دانشگاه علامه طباطبایی / fatemeh_torof@yahoo.com



مقدمه

هر شریعت برای پایداری و استمرار در گستره‌ی تاریخ نیازمند آن است تا باید‌ها و نباید‌های مطلوب خود را در قالب گزاره‌هایی فرا مکانی، فرا زمانی و فرا شخصی به افراد و نسل‌های پی‌در پی مخاطبان ارائه نماید.^۱ پاسخگویی به این نیاز در گرو برخورداری از احکام و مقرراتی است که از حصار حالات و مختصات هر یک از مخاطبان فراتر رفته و به توان تحت شمول درآوردن همگان نائل آمده باشند. البته شارع حکیم، مصلح و واقع‌گرا بر احوال خاص مکلفین و موارد ابتلای مخاطبین و نیز مراعات ویژگی‌های زمانی و مکانی در احکام خود چشم نمی‌پوشد و رسیدگی به موارد خاص را قربانی همه‌گیری و شمولیت احکام خود نمی‌سازد. بدین ترتیب شریعت در بستری از حال و آینده به زندگی خود ادامه می‌دهد، از لحظه‌ای به لحظه دیگر منتقل می‌شود و نسل‌های گوناگون را به سوی خود فرا می‌خواند.

شریعت مقدس اسلام نیز از این قاعده مستثنا نیست؛ از یک حاوی گزاره‌هایی کلی، فرا شخصی و فرا تاریخی است و از دیگر سو، حاوی احکامی است که به لسان فقها در خصوص یک مورد ویژه وضع شده‌اند و هیچ یک از افراد دیگر را به جز موضوع خود شامل نمی‌شوند.

چنین روایاتی در ادبیات فقهی به نام «قضیه فی واقعه» مشهور و معروف‌اند، بدون آنکه هیچ یک از فقها به تعریف این اصطلاح اقدام نموده باشند، گو اینکه توافقی مفروض بر سر معنای آن وجود دارد آن‌چنان که هیچ یک خود را به باز تعریف آن ملزم ندانسته‌اند. در این میان وجود کلمه «قضیه» در اصطلاح فقهی «قضیه فی واقعه» شاخص مطلوبی است تا برای شناخت ریشه آن به وادی منطق توجه نماییم. بدین ترتیب پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که آیا می‌توان رابطه‌ای بنیادین بین این اصطلاح فقهی با مبحث قضایا در علم منطق ایجاد نمود و از این مسیر تعریف مناسبی با آنچه فقها از به‌کارگیری این اصطلاح مقصود خود داشته‌اند برای آن در نظر گرفت؟

چنان که ذکر شد با جستجو در تعداد زیادی از منابع دسته اول فقهی و اصولی مشخص می‌شود که فقها و اصولیین بدون ارائه تعریف این اصطلاح، آن را برای اشاره به دسته‌ای از روایات که پیرامون موردی خاص صادر شده‌اند به کار گرفته‌اند و به همین

۱. برای دیدن اطلاعات بیشتر در خصوص فراتاریخی بودن احکام شرع و نقد نظرات مخالف رک: زارعی، محمد مهدی (۱۳۸۹)، الگوهای دینی و سازگاری آن‌ها با مقتضیات زمان، مجله مطالعات اسلامی (فلسفه و کلام)، س ۴۲، ش ۸۴.

جهت تعریف دقیق اصطلاح «قضیه فی واقعه» از سوی ایشان مورد پردازش قرار نگرفته است.

از سوی دیگر در برخی تحقیقات کنونی در این خصوص، بعضاً اصطلاح «قضیه فی واقعه» بر قضایای خارجی در علم منطق تطبیق داده شده است که به نظر می‌رسد با آنچه فقها از به‌کارگیری این اصطلاح در نگاشته‌های خود قصد داشته‌اند در تعارض باشد، زیرا چنان که در متن مقاله خواهیم دید قضایای خارجی در علم منطق دارای ارزش برهانی بوده و اگر قضیه فی واقعه، به قضایای خارجی تشبیه شود، این تمثیل به معنای آن خواهد بود که احکام مندرج در این نوع روایات از قابلیت استدلال و استفاده در برهان برخوردار هستند، این در حالی است که به نظر می‌رسد به‌کارگیری اصطلاح قضیه فی واقعه، در نگاشته‌های فقهی مختص به جایی است که روایت مورد بحث خالی از ارزش برهانی بوده و قابلیت تعمیم به بیش از یک مورد یا موضوع مشخص را نداشته باشد. در همین راستا فرضیه این مقاله مبتنی بر آن است که سرفصل قضایای شخصی در علم منطق، مناسب‌ترین عنوانی است که از مجرای تمثیل و تشبیه بتوان تعریف اصطلاح قضیه فی واقعه را بر اساس آن استخراج نمود. شایان ذکر است که روش گردآوری داده‌ها در این پژوهش مبتنی بر توصیف و تحلیل داده‌ها و منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی می‌باشد.

۱. مروری بر تعریف قضیه و اقسام آن در علم منطق

مشهورترین تعاریف قضیه در علم منطق آن دسته از تعاریفی هستند که در آن‌ها به امکان صدق و کذب قضیه اشاره شده است. بنابراین «قضیه» به عنوان قولی که احتمال صدق و کذب در آن وجود داشته باشد شناخته می‌شود. (طوسی، ۱۳۲۶: ۴۴؛ مشای، ۱۳۷۶: ۱۰۰ و ۹۹؛ اسحاق‌نیا تربتی، ۱۳۶۸: ۱۱۹-۱۱۵) در این بین مراد از صدق و کذب قضیه مطابقت یا عدم مطابقت آن با واقع است. (مطهری، ۱۳۹۳: ۱۵۰؛ زارعی‌سبزواری، ۱۳۷۳: ۱۳۳ و ۱۳۲)^۱

۱. برای تبیین بیشتر باید افزود که مراد از صدق و کذب یا تصدیق و تکذیب در تعریف قضایای منطقی با آنچه از آن به راستگویی و دروغگویی تعبیر می‌شود متفاوت است. در بحث قضایای صدق و کذب از اعراض ذاتی قضیه (خبر) تلقی می‌شود و به مطابقت یا عدم مطابقت ذاتی آن با واقعیت اطلاق می‌گردد. (الحاشیه، ۱۳۶۳: ۱۸۵ و ۱۸۴ به نقل از مشای، ۱۳۷۶: ۱۰۲ و ۱۰۱) حال آنکه تصدیق و تکذیب در انشائیات خصوصیت لازمه آن‌ها است. به عبارت دیگر ما با صفت گوینده عبارت مواجه‌ایم. مثلاً اگر سائلی بپرسد که من کمک کنید و کسی بگوید که این سائل در ادعای خود صادق نیست بدین معناست که از لازمه صدق گفتار خود یعنی فقر بی‌بهره است، لذا گزاره‌اش تکذیب می‌شود. (مشای،

قضیه در علم منطق دارای انواعی است که در این پژوهش با انتخاب تعاریف اولیه و مورد قبول در منطق و بدون ورود در حوزه‌های تخصصی و اختلافی بررسی قضیه حقیقه،^۱ خارجی^۲ و شخصی^۳ در دستور کار قرار می‌گیرد.

۱.۱. قضیه حقیقه

در قضیه حقیقه محمول با طبیعت موضوع در ارتباط است و از این لحاظ همه افراد موضوع، آن محمول را اقتضا می‌کنند. بنابراین حکم در قضیه حقیقه کلی و فراگیر است، زیرا محمول لازمه جنسیت موضوع شمرده می‌شود. (محمدزاده و عابدی، ۱۳۸۸: ۱۴) عدم قابلیت تفکیک موضوع از محمول در این قضیه بدین نتیجه منجر می‌شود که حکم در قضیه حقیقه علاوه بر افراد موجود بر افراد مقدرالوجود نیز صدق نماید. (گودمن، ۱۳۹۰: ۴۸)

با این حساب هر قضیه‌ای که موضوع آن هم افراد موجود و هم افراد معدومی که وجودشان تقدیر شده است باشد به گونه‌ای که به محض موجود شدن آن‌ها حکم قضیه بر ایشان شامل گردد، قضیه حقیقه شناخته می‌شود. (مظفر، ۱۳۶۶: ق: ۱۶۳؛ خوانساری، ۱۳۷۶: ۱۸۷)

مثل اینکه بگوییم انسان حیوان ناطق است یا هر مربعی شکل است. بنابراین در قضایای حقیقه محمول جنس یا فصل و یا عرض لازم^۴ موضوع می‌باشد. (محمدزاده و عابدی، ۱۳۸۸: ۱۵)

هر قضیه حقیقه، قضیه محصوره یا مسوره است. می‌دانیم قضیه محصوره از جمله تقسیم‌بندی‌های قضایاست که بر اساس کمیت موضوع (یعنی کلی یا جزئی بودن آن) به انجام می‌رسد (سعیدی، ۱۳۸۰: ۳۹ و ۳۸) و در تعریف آن گفته‌اند: قضیه‌ای است که منظور از آن نسبت دادن محمول به افراد و مصادیق موضوع است به گونه‌ای که کمیت آن افراد از طریق بیان سور (نظیر همه، برخی، بعضی، کل) مشخص شود.

۱۳۷۶: ۱۰۳ و ۱۰۲) منطق‌دانان مسلمان در تعبیری مشهور، قضیه را جزء الفاظ مرکب تام خبری می‌دانند که فی الواقع لفظ مرکب تام، قولی است که بر حسب ماهیت و معنای آن احتمال صدق و کذب در آن وجود داشته باشد (عباسیان، ۱۳۸۱: ۲۰۲) و نه بر حسب صفات گوینده آن.

۱. Factual Proposition.

۲. External Proposition.

۳. Singular Proposition.

۴. عرض لازم آن است که از ماهیت چیزی قابل جداسازی و انفکاک نباشد، مثل آنکه توان نوشتن (به صورت بالقوه) را برای انسان قائل شویم. (صلیبا، ۱۳۸۱: ۴۶۶)

قضایای محصوره، تنها قضایایی هستند که برای پردازش گزاره‌های علمی معتبر تلقی می‌شوند و به علاوه از قابلیت به کار رفتن در برهان و قیاس نیز برخوردارند. (مرادی افسوسی، ۱۳۸۰: ۲۶)

۲.۱. قضیه خارجی

در نقطه مقابل قضایای حقیقیه، اگر موضوع قضیه‌ای تنها افراد موجود را شامل گردد و از افراد ممکن‌الوجود یا مقدر‌الوجود منصرف باشد، قضیه خارجی نامیده می‌شود. (تفتازانی، ۱۳۸۱ق: ۷) بدین معنا که اولاً محمول از موضوع قابل انفکاک است، یعنی محمول قضایای خارجی عرض مفارق است و حمل عرض مفارق بر موضوع، تصادفی و تابع شرایط و اوضاع و احوال می‌باشد. (تفتازانی، ۱۳۸۱ق: ۱۵) برای توضیح بیشتر باید گفت عرض مفارق آن است که می‌تواند از موضوع خود تفکیک شده و جدا گردد، مانند وصف جوانی یا پیری برای انسان. (صلیبا، ۱۳۸۱: ۴۶۶)

ثانیاً حکم قضیه خارجی تنها افراد موجود را شامل شود و افراد تقدیری و به عبارتی ممکن‌الوجودی را که فعلاً موجودیت ندارند در بر نمی‌گیرد. (فلاحی، ۱۳۸۶: ۵۰)

به عبارت صریح‌تر قضیه خارجی قضیه‌ای است که حکم آن در خصوص افراد عینی خارج از ذهن (یعنی در عالم ماده) صادر شده باشد. (خوانساری، ۱۳۷۶: ۱۸۸) قضیه خارجی نیز همانند قضیه حقیقیه از اقسام قضایای محصوره است و تمام ویژگی‌های مربوط به این قضایا را در بر دارد. البته باید خاطر نشان ساخت منظور از افراد موجود در خارج که موضوع قضیه خارجی را تشکیل می‌دهند تنها کسانی نیستند که حین‌الحکم به وصف عنوانی متصف باشند. مثلاً ممکن است بگوییم: «کل کاتب ضاحک». این بدین معنی نیست که چون قضیه خارجی است پس فقط هر کاتبی که حین‌الحکم موجود بوده مشمول حکم ضاحک بودن است، بلکه هر زمان کسی مشمول عنوان کاتب شود (در ازمنه ثلاث) در شمول حکم ضاحک بودن قرار می‌گیرد. (مرادی افسوسی، ۱۳۸۰: ۹۲ و ۹۱)

۳.۱. قضیه شخصی یا مخصوصه

در تعریف این نوع از قضایای منطقی گفته شده است که قضیه شخصی قضیه‌ای است که موضوع و محکوم‌علیه آن، شخص یا شیء معینی باشد. در واقع برای تشکیل این قضیه موضوع باید معین بوده و لاجرم موجود نیز باشد. نتیجه منطقی این تعریف این است که اگر موضوع قضیه‌ای جزئی حقیقی باشد، اما موجود نباشد قضیه مشتمل بر آن، شخصی نخواهد بود. (عباسیان، ۱۳۸۰: ۲۳۲؛ قائمی‌نیا، ۱۳۷۴: ۴۳)



شدت ارتباط و پیوستگی بین دو شرط موجود و معین بودن موضوع برای جزئی تلقی شدن آن به قدری مهم و اساسی است که در یکی از قوانین مشهور منطق جدید «هر قضیه‌ی جزئی‌ای را قضیه وجودی» می‌دانند. (ملایری، ۱۳۸۵: ۳۱)

بنابراین حکم قضیه شخصی از پتانسیل ملاحظه افراد و موضوعات گوناگون و کلی برخوردار نیست، بدین معنا که نمی‌توان با تمسک به آن حکمی را در خصوص کلیه افراد صادر نمود،^۱ بلکه تنها یک موضوع جزئی حقیقی (یعنی یک فرد خاص)^۲ را تحت شمول قرار می‌دهد.^۳ (عباسیان، ۱۳۸۰: ۲۳۲؛ قائمی‌نیا، ۱۳۷۴: ۴۳) آن‌چنان که آن را قضیه شاخصه نیز نامیده‌اند، زیرا موضوع آن شاخص است. (سهروردی، ۱۳۹۱: ۲۸۶)

حال مشخص می‌شود که اگرچه قضیه شخصی با قضیه خارجی دارای وجوه تشابه است، اما مابین این دو تفاوت‌های مهمی نیز به چشم می‌خورد.

اولین وجه تفاوت از آنجا ناشی می‌شود که قضیه خارجی قضیه محصوره است. نتیجه این مطلب این است که موضوع قضیه خارجی باید قاعداً بیشتر از یک فرد مصداق داشته باشد، زیرا اگر موجه یا سالبه کلیه باشد (مثل آنکه بگوییم همه دانشجویان کلاس الف کوشا هستند/ نیستند) عقلاً حصر آن بر یک مصداق ناممکن است و اگر موجه یا سالبه جزئی باشد (مثل آنکه بگوییم بعضی دانشجویان کلاس الف) درسخوان هستند/ نیستند،

۱. حاجی سبزواری (۱۳۹۸ق. به نقل از مرادی افوسی، ۱۳۸۰: ۲۷) در خصوص عدم اعتبار قضیه شخصی بیان می‌دارد:

قضیه شخصی لا تعتبر اذ لا کمال فی اقتباس مادر

بل لیس جزئی بکاسب و لا مکتسب بل کسر اب فی الفلا

۲. Individual در اصطلاح منطق، هر چیزی است که به عنوان واحد در نظر گرفته شود. (ضیاء موحد، ۱۳۷۴: ۵۱)

۳. باید توجه کرد که در اینجا منظور از موضوع جزئی یعنی یک اسم غیر کلی و این مطلب با بحث کلیه یا جزئی بودن قضایای محصوره تفاوت اساسی دارد. آنچه در اینجا مد نظر است در خصوص مفردات (نظیر اسامی) است، نه مرکبات (نظیر قضایا). مثل اینکه بگوییم: «ارسطو دانشمند است» یا «به خانم دکتر رضوی احترام بگذار» یا «حسن نشسته است». موضوع این قضایا فرد عینی حقیقی و به عبارت دیگر مفاهیم جزئی هستند. می‌دانیم که در علم منطق اسامی بر حسب دامنه معنای خود به دو گروه کلی و جزئی تقسیم شده‌اند. بر این اساس، اگر معنا یا مفهوم تصور شده، از این توان برخوردار نباشد که فرد دیگری نیز در آن سهیم گردد، آن معنا یا مفهوم، جزئی تلقی می‌شود و پر واضح است که منظور از جزئی بودن در این حالت، اشیاء یا اشخاص معین و فی الواقع مسمای اسامی می‌باشد. (عباسیان، ۱۳۸۰: ۲۲۸) بنابراین مفاهیم جزئی مفاهیمی هستند که فقط می‌توانند بر یک مصداق دلالت کنند. در مقابل مفهوم جزئی، مفهوم کلی قرار دارد که از قابلیت صدق بر افراد متعدد و چه بسا بی‌نهایت برخوردار است.



به دلیل سور به کار رفته در آن (مثل بعضی، برخی، عده‌ای) اصولاً بر بیش از یک فرد یا مصداق شامل می‌شود. این در حالی است که مطابق با تعاریف علمای منطق، قضیه شخصیه در اصل قضیه محصوره نیست، زیرا موضوع آن قابلیت شمول بر بیش از یک مصداق را ندارد. مثل اینکه بگوییم ارسطو دانشمند است یا اینکه به صورت عام مجموعی بیان کنیم: سقراط و ارسطو و افلاطون دانشمند هستند.

دومین تفاوت در این است که تنها قضایای محصوره، توان به کار رفتن در برهان را دارند و به عبارتی واجد ارزش برهانی‌اند (مرادی افوسی، ۱۳۸۰: ۲۷ و ۲۶) در حالی که قضایای شخصیه به آن دلیل که تنها بر یک فرد خاص (یا به اصطلاح بر یک جزئی حقیقی) دلالت می‌کنند از منظر علم منطق توان به کار رفتن در برهان و قیاس اقترانی را ندارند. (زارعی سبزواری، ۱۳۷۳: ۱۴۴)

به همین دلیل گفته شده است که گزاره‌های علمی هرگز به صورت قضایای شخصیه بیان نمی‌شوند. (سهروردی، ۱۳۹۱: ۲۸۹) این در حالی است که قضایای خارجی‌ه ل‌اگر چه تنها بر موضوعات موجود در خارج در یکی از زمان‌های گذشته، حال یا آینده حمل می‌شوند و رابطه محمول و موضوع آن‌ها از نوع فصل، جنس یا عرض لازم نیست. اما صد البته از توان به کار رفتن در برهان برخوردارند و گزاره‌های دیگری می‌توانند از آن‌ها مشتق شوند.

۲. رابطه بین گزاره‌های فقهی و قضایای منطقی

باید توجه نمود که قضیه منطقی به آن دلیل که وجود احتمال صدق و کذب در تعریف آن ضروری است از مقوله اخبار است و بلاشک شامل جملات و احکام انشائی نیست. این در حالی است که گزاره‌های فقهی از جمله روایات صادره از سوی معصومین علیهم‌السلام لزوماً در مقام اخبار تدوین نمی‌شوند، بلکه در موارد بسیاری خود بیان‌کننده حکم شارع بوده و بدین ترتیب از مقوله انشاء قلمداد می‌گردند.

انشائیات از آنجا که ما به ازای خارجی ندارند، احتمال صدق و کذب نیز در آن‌ها راه نمی‌یابد و این امر تفاوت بنیادین آن‌ها با قضایای منطقی را به اثبات می‌رساند. به عنوان مثال احکامی نظیر حرمت شرب خمر یا حلیت بیع یا استحباب قنوت در قالب گزاره‌هایی انشائی صورت بسته‌اند که اصولاً بحث در خصوص مطابقت یا عدم مطابقت آن‌ها با واقعیت جایگاهی نخواهد داشت. اما باید دانست که اگر گزاره‌های فقهی در مقام تبیین و توضیح حکم یا صدور فتوا ساخته و پرداخته شوند لباس اخبار به تن می‌کنند و از مقوله‌ی انشاء خارج می‌شوند. (شریفی، ۱۳۷۹: ۱۲۰؛ وکیل آباد، ۱۳۸۸: ۵۱)

به عبارت بهتر هنگامی که فقیه در قالب جملات به صدور فتوا اقدام می‌کند و یا به تشریح و تبیین یک حکم می‌پردازد، قول او از منظر آزمون صحت و سقم قابل تطبیق



با آموزه‌های شرع و مبانی استدلال و استنباط است و در واقع حاوی اطلاع‌رسانی و اخبار از منابعی است که بر اساس آن‌ها به صدور فتوا پرداخته است. در این صورت است که می‌توان آن‌ها را با قضایای منطقی مقایسه نمود و در مقام فهم صحت یا عدم صحت یک فتوا به ارزیابی مطابقت یا عدم مطابقت آن با واقع (یعنی با مبانی شرعی و منابع استنباط احکام) اقدام کرد. ذکر یک مثال به درک بهتر این مفهوم یاری می‌رساند. آنچه در شرع به عنوان حرمت شرب خمر یا قتل یا حلیت بیع آمده است به عنوان حکم انشاء شده‌اند و در عالم خارج ما به ازائی ندارند تا نظیر بحث قضایا احتمال صدق و کذب در آن‌ها راه یابد. بر عکس، آنچه فتوای یک فقیه است از آنجا که باید مطابق با احکام صادره از سوی شرع باشد در واقع دارای معیار و میزانی است که قوت و ضعف و صحت و نادرستی آن بر اساس آن معیار قابل درک است. از این منظر فتوای فقیه در زمره اخبار است و از این لحاظ به قضایای منطقی شباهت پیدا می‌کند.

در نتیجه می‌توان بیان داشت که صدور حکم (چه در قالب آیات و چه در قالب احادیث یا سنت و چه در قالب احکام حکومتی) از مقوله انشاء است و قیاس آن با مبحث قضایا در منطلق قیاسی مع الفارق خواهد بود، زیرا صدور حکم از سوی شارع مقدس به معنای انشاء است و چنان که گفتیم انشائیات ما به ازای خارجی ندارند تا احتمال صدق و کذب آن‌ها برود. در مقابل، صدور فتوا یا گزاره‌های تبلیغی یا تبیینی اخبار تلقی می‌شوند (شریفی، ۱۳۷۹: ۱۲۰؛ وکیل‌آباد، ۱۳۸۸: ۵۵ و ۵۴) و از قابلیت همانندسازی با قضایای منطقی برخوردارند.

بر اساس این نتیجه باید گفت آنچه از مقایسه احکام فقهی با قضایای منطقی پس از مطالب مندرج در کتاب فوائد الاصول^۱ در میان فقها، اصولیین و پژوهشگران دینی شهرت شهرت یافته، تنها به عنوان عاریه گرفتن اصطلاحاتی از منطق و به کارگیری آن‌ها در اصول فقه و از باب تشبیه و تمثیل بوده است، مگر آنکه موضوع مد نظر ایشان گزاره‌های فقهی اخباری باشد. در همین راستا در خصوص تاریخچه قضیه حقیقه در علم اصول بیان شده است:

۱. مرحوم آیت اله محمد حسین نائینی در کتاب فوائد الاصول از قضیه حقیقه و تفاوت‌های آن با قضیه خارجی در پردازش موارد متعددی از مباحث اصولی استفاده نموده‌اند، که از آن جمله است توجیه شرط متأخر، امتناع واجب معلق، فراگیری خطابات قرآن بر حاضران و غائبان، عدم تمسک به عام در شبهات مصداقیه و مسئله امر آمر در صورت علم به انتفای شرط. (سلمانپور، ۱۳۸۲: ۷۲) برای دیدن اطلاعات بیشتر ر.ک: نائینی، سید محمد حسین (۱۴۱۲ق)، فوائد الاصول، ج ۱، تقریرات محمد علی کاظمی خراسانی.

قضیه حقیقیه در علم اصول هم آمده است... به این صورت که گفته‌اند وضع قانون و جعل احکام به نحو قضایای حقیقیه است نه به نحو قضایای خارجیّه. (مطهری، ۱۳۶۶، ج: ۱، ۲۸۹)

در اینجا عبارت «به نحو قضایای حقیقیه» گویای آن است که قصد اصولیین از تشبیه نحوه وضع احکام فقهی به قضایای حقیقیه در منطق، همانندسازی واقعی آن دو با یکدیگر نیست، زیرا طبیعی است که تفاوت انشاء و اخبار از اولین مفروضات ایشان تلقی گردد، بلکه هدف وام گرفتن اصطلاحی از علم منطق است که منظور و قصد ایشان را به نحو احسن برای مخاطب تبیین کرده و در بستر مألوف و مأنوس علم منطق کانالیزه نماید. این مورد در کلام یکی از پژوهشگر معاصر نیز تلویحاً مورد اشاره قرار گرفته است؛ آنجا که از باب ایراد بر صاحب فوائد الاصول اظهار داشته است:

آیت‌الله فقیه مرحوم میرزا حسین نائینی... نخستین اصول‌دانی است که قضیه حقیقیه را در مباحث اصول به کار برده است... معظم‌له اگر به همین اندازه کفایت می‌کرد ما نیز به خاموشی برگزار می‌کردیم و می‌گفتیم او اصطلاحی را از منطق و فلسفه استعارت کرده و در منظور اصولی خود به کار برده است. اما... (حائری یزدی، ۱۳۶۱: ۲۵۴)

با لحاظ توضیحات فوق حال باید مجدداً تأکید کرد که مقایسه روایات در بردارنده احکام فقهی با قضایای منطقی صرفاً از باب تمثیل است و آنچه این تمثیل را توجیه می‌کند، همانا قوت وجه شبه یا به عبارت دیگر مقبول و معقول بودن قدر جامعی است که میان آن دو در جریان است. همچنین باید خاطر نشان ساخت که تمثیل از انواع قیاس است و نزد امامیه ارزش برهانی ندارد، بلکه تنها از آن می‌توان در راستای تبیین قصد گوینده و تفهیم هر چه بیشتر مقصود به مخاطب بهره گرفت.

۳. تطبیق روایات قضیه فی واقع با قضایای منطقی

در ابتدا باید گفت که روایات موسوم به «قضیه فی واقع» را بعضاً قضیه شخصیّه، مخصوصه، جزئیّه و... خوانده (کرجی، ۱۳۸۰: ۱۸۸) و از این طریق تفاوت‌های آن‌ها با قضیه حقیقیه یا کلیه را به ذهن القاء نموده‌اند. وجود چنین دایره‌ای از اصطلاحات و لغات که خاستگاه آن‌ها به مبحث قضایا در علم منطق باز می‌گردد ما را بر آن می‌دارد تا در مسیر کشف معنای روایات قضیه فی واقع، از ظرفیت و امکانات آن‌ها مدد گیریم.

فعلاً به صورت اجمالی مفروض است که اصطلاح قضیه فی واقع، برای اشاره به روایاتی به کار برده می‌شود که فقها آن‌ها را دارای کارکرد برهانی ندانسته و صرفاً در یک



مورد خاص محدود می‌نمایند.^۱ این امر سبب می‌شود که روایت متصف به قضیه فی واقعه را حاوی یک حکم بدیع و البته مخالف با حکم متداول و معروف در موارد مشابه با موضوع آن بدانیم.^۲ حوزه کاربرد این اصطلاح در فقه روایاتی هستند که فقها [بنا به

۱. به مثال‌هایی در خصوص روایاتی که به عنوان قضیه فی واقعه، قلمداد شده‌اند توجه کنید:

أ) در خصوص سوگند خوردن در دعاوی، عده زیادی از فقها قائل به این امر هستند که سوگند تنها بر لفظ جلاله الله صحیح است، اما برخی از فقها با تمسک به یک روایت، سوگند خوردن کافر ذمی را به آنچه از اقتضائات دین اوست جایز می‌دانند. (کرجی، ۱۳۸۰: ۱۹۴) مرحوم ملا احمد نراقی که از قائلین به لزوم سوگند به لفظ جلاله می‌باشد در کتاب مستند الشیعه روایت فوق را قضیه فی واقعه می‌داند که از قابلیت تعدی به سایر موارد برخوردار نیست. (نراقی، ۱۴۱۵ق. ج ۱۷: ۴۶۹ و ۴۶۸)

ب) حضرت آیت الله خویی در کتاب مصباح الفقاهه روایت مربوط به خرید فضولی دو گوسفند توسط عروه برای پیامبر ﷺ و تأیید این معامله از سوی ایشان را قضیه‌ای شخصی و در یک مورد خاص تلقی می‌کنند که از آن صحت معامله فضولی قابل استنباط نیست. (خویی، ۱۴۱۱ق. ج ۲: ۶۵۰) این در حالی است که عده‌ای دیگر از فقها این روایت را دال بر عدم بطلان معامله فضولی قرار می‌دهند.

ج) اگر دیواری از جنس نی بین دو ملک ساخته شده باشد، عده‌ای از فقها با استناد به روایت جابر از امام محمد باقر علیه السلام چنین دیواری را دارای احکام خاص خود و مستقل از سایر دیوارها می‌دانند. در مقابل، عده‌ای دیگر از فقها از جمله محقق حلی با تحلیل همین روایت به عنوان قضیه فی واقعه، نظر داده‌اند که چنین دیواری نیز مانند سایر دیوارهاست و در حکم خود مستقل نمی‌باشد. (عاملی، بی تا، ج ۴: ۲۸۸ به نقل از کرجی، ۱۳۸۰: ۱۹۳)

د) اگر مالی در دارالاسلام پیدا شود، مشهور فقها آن را به استناد موثقه محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام در حکم لقطه می‌دانند و عده‌ای از فقها همین روایت را قضیه فی واقعه، دانسته و لذا چنین مالی را در حکم گنج دانسته‌اند. (کرجی، ۱۳۸۰: ۱۹۲)

۲. برای تأیید این مطلب که روایت قضیه فی واقعه، حاوی یک حکم بدیع و خلاف اصل است به موارد ذیل توجه کنید:

- شهید اول در ذکری الشیعه، یکی از دلایل وجود اختلاف بین فقها را وجود روایات قضیه فی واقعه مختصه بها دانسته است. (مکی، ۱۴۱۹ق. ج ۱: ۶۰)

- صاحب مبانی تکمله المنهاج در ذیل روایت سکونی می‌نویسد: «و لعلها کانت قضیه فی واقعه خاصه». (خویی، بی تا به نقل از کرجی، ۱۳۸۰: ۲۰۵)

- صاحب المذهب البارِع ذیل روایتی می‌نویسد: «انه حکم خاص فی واقعه خاصه». (ابن فهد حلی، بی تا، ج ۵: ۲۸۲ به نقل از کرجی، ۱۳۸۰: ۲۰۵)

صاحب جواهر ذیل روایتی آورده است: «...قضیه فی واقعه خاصه...». (نجفی، بی تا، ج ۳۳: ۱۸۰ به نقل از کرجی، ۱۳۸۰: ۲۰۵)

- صاحب مستمسک در خصوص روایتی آورده است: «... أن ذلك قضیه فی واقعه مجمله من هذه الجهات فلامجال للاستدلال بها». (طباطبایی یزدی، بی تا، ج ۱۳ به نقل از کرجی، ۱۳۸۰: ۲۰۵).



دلایلی] با در نظر گرفتن آن‌ها به عنوان یک قضیه شخصی، موضوعات آن‌ها را جزئی (به معنای فرد معین موجود در زمان صدور روایت) دانسته‌اند و لاجرم آن‌ها را قابل تسری و تعدی به موارد دیگر نمی‌دانند.

هر چند که بخش عظیمی از مطالب مطرح در شریعت، فطرت مشترک کل بشریت را در نظر آورده است، بنابراین مخاطب شریعت در ابتدا انسان بما هو انسان است (عرب صالحی، ۱۳۸۹: ۸۰-۷۹) اما نمی‌توان ویژگی‌های هر کدام از مخاطبین و اقتضائات زمان و مکانی را که در آن به سر می‌برد به دست فراموشی سپرد. با این دیدگاه، معصوم ع گاه به تشریحی جزئی و موردی اقدام می‌کند که حکم آن نمی‌تواند به سایر موارد جریان و تسری یابد. چنین ویژگی، روایات فراوانی را به وادی قضیه فی واقعه، وارد کرده است، به گونه‌ای که استناد مکرر فقها به این عنوان، آن را به یکی از محورهای اختلاف آراء و نظریات ایشان با یکدیگر تبدیل نموده است. (مکی، ۱۴۱۹ق، ج ۱: ۶۰)

با این حساب قضیه فی واقعه، حاوی حکم است و وجه انشائی دارد و چنان که پیش از این مورد اشاره قرار گرفت، رابطه بین گزاره‌های فقهی و گزاره‌های منطقی اگر حاوی حکم باشند، از باب تمثیل خواهد بود. به این ترتیب قصد ما از مقارنه این گونه روایات با قضایای منطقی نیز بر سبیل تمثیل است و در این مسیر آنچه محمل نظری قابل توجیهی برای این کار به شمار می‌آید، پیدا کردن قدر جامع و وجه شبهی است که بتواند زوایای شباهت این نوع روایات را با یکی از قضایای منطقی به اثبات رساند.

به نظر می‌رسد توجه به ویژگی‌های لغوی و ساختار دستوری اصطلاح قضیه فی واقعه، می‌تواند نخستین گام برای تطبیق آن با سرفصل قضایای منطقی باشد.

آنچه در این اصطلاح بیش از هر چیز دیگر خودنمایی دارد وجود جمله اسمیه با مبتدای نکره (قضیه) و خبری است که در قالب یک شبه‌جمله بیان شده است (فی واقعه). به نظر می‌رسد نکره بودن دو لفظ مفرد «قضیه» و «واقعه» به معنای فردیت موضوع روایت و به عبارت دیگر برای اشاره به صادر شدن روایت در موضوعی خاص که تابع شرایط و اوضاع احوال ویژه‌ای است، به کار رفته‌اند. خالی از فایده نیست اگر برای اثبات برداشت فوق به حیثه کاربرد اسم نکره در ادبیات عرب و اصول فقه اشاره‌ای مختصر نماییم.

اسم نکره بر معنای کلی دلالت دارد، اما با گرفتن تنوین بر فرد خاصی منطبق می‌شود.^۱ از سوی دیگر نکره در سیاق اثبات، دلالت بر جزئی بودن دارد و خلاف نکره

۱- صاحب مصباح المنهاج نیز در تعبیری گفته است: «... تَضَمَّنَ قَضِيَّةً فِي وَاقِعِهِ مَجْهُولَ الْحَالِ». (طباطبایی حکیم، بی تا، ج ۲: ۳۶ به نقل از کرجی، ۱۳۸۰: ۲۰۵)

۱. برای دیدن اطلاعات بیشتر و منبع رک: بحث «نکره» مندرج در: <http://wikifeqh.ir>



در سیاق نفی افاده عموم نمی‌کند یا حداقل افاده عموم از آن به شدت اختلافی است.^۱ با این حساب اصطلاح «قضیه فی واقعه» بر رویدادی دلالت می‌کند که وحید بوده و ویژگی‌های منحصر به فردی داشته است و از آنجا که توان افاده عموم ندارد موضوع آن لاجرم باید جزئی تلقی شود، زیرا مبتدای نکره، وحید و جزئی است و خبر در قالب شبه جمله نیز با احتساب آنکه در سیاق اثبات است، جزئی تلقی می‌شود. بنابراین اگر قرار باشد قضیه‌ای با چنین خصوصیتی تشکیل شود موضوع و حکم آن هر دو جزئی خواهند بود. منظور از جزئی بودن حکم روایت در اینجا آن است که آن را تنها مربوط به یک فرد حقیقی و تحت شرایط خاص بدانیم، به گونه‌ای که نتوان از حکم صادر شده در این روایت برای صدور حکم در موارد دیگر بهره‌برداری نمود. بدین ترتیب تفاوت بنیادین روایات قضیه فی واقعه، با قضایا حقیقیه آشکار است.

در مقام مقارنه اصطلاح «قضیه فی واقعه» با قضایای خارجی نیز باید به یک محور اشتراک و یک محور افتراق اشاره داشت؛ نقطه‌ی اشتراک این است که هر دو نمی‌توانند افراد فرضی و تقدیری و به عبارت دیگر ممکن الوجودها را تحت شمول قرار دهند، با این تفاوت که این خصوصیت در قضایای خارجی بدین دلیل است که محمول آن‌ها عرض مفارقی موضوع است، اما در قضیه فی واقعه، اصولاً موضوع جزئی یعنی واحد و غیرقابل تکرار و تسری است. حال و به دلیل وجود همین فارق اساسی در خصوص موضوعات این دو قضیه، نمی‌توان شباهت ظاهری بین قضیه خارجی و حکم مندرج در قضیه فی واقعه، را قدر جامع و وجه شبهه متین و معقول برای تمثیل قرار داد و قضیه فی واقعه را به قضایای خارجی مانند کرد.^۲ تمثیل قضیه فی واقعه به قضایای خارجی به لحاظ فقهی نیز دارای تبعاتی است که چه بسا موجبات تلقی اشتباه از دامنه روایات قضیه فی واقعه را فراهم آورد.

اگر قضیه فی واقعه را به قضیه خارجی تشبیه کنیم، از چنین تمثیلی این تلقی و توقع را به بار آورده‌ایم که احکام مندرج در این نوع روایات از قابلیت استدلال و استفاده در برهان و قرار گرفتن در جایگاه کبرای قیاس برخوردار هستند، زیرا نمی‌توان قضیه خارجی را بدون توجه به این موضوع که خارجی خود قضیه محصوره است و محصوره نیز قابلیت

۱. برای دیدن اطلاعات بیشتر و منبع ر.ک: بحث نکره در سیاق اثبات مندرج در: <http://wikifeqh.ir>

۱. برای دیدن نظر مخالف (نظری که قضیه فی واقعه را به قضیه خارجی تشبیه می‌کند) ر.ک: محققان، حسین (۱۳۹۵)، «پرسش و پاسخ‌های روایی؛ قضیه حقیقیه یا خارجی»، فصلنامه علوم و معارف قرآن و حدیث، ش ۷؛ همو (۱۳۹۵)، «تأثیر فضای صدور بر رفع تعارض روایات با حمل بر قضیه خارجی»، فصلنامه علوم و معارف قرآن و حدیث، ش ۸.



برهانی دارد در نظر گرفت. چنانچه این ویژگی اساسی در قضایای خارجی به فراموشی سپرده شود، توقع این مجوز به بار می‌آید که فرضاً اگر زمان صدور فتوا شرایط قیاس منصوص العله یا مستنبط العله (البته در نظریات اهل تسنن) یا شرایط تنقیح مناط و الغاء خصوصیت از موضوع پدیدار گردد، فقیه بتواند با توسل به حکم روایت قضیه فی واقعه، در موارد مشابه به صدور فتوا بپردازد. این در حالی است که آن‌چنان که خواهیم دید قصد فقها از نامگذاری این دسته از روایات به قضیه فی واقعه، بیان شدت تفاوت آن‌ها با احکام اصلی بوده است، به گونه‌ای که این فقط شرایط خاص فرد موضوع روایت است که صدور حکم استثنائی را توجیه می‌کند.

دومین اثر ناشی از تمثیل روایت قضیه فی واقعه به قضایای خارجی آن است که بر این اساس می‌توان توقع داشت حکم روایت قضیه فی واقعه بر بیش از یک شخص (بیش از یک فرد حقیقی) دلالت داشته باشد و این امر در دانش اصول فقه به آن دلیل که اصل بر عمومیت احکام و استثنائی بودن استثنائات است، قابل پذیرش نیست. تخصیص احکام کلی و فراگیر مستلزم دلیل است و ابتدا به ساکن نمی‌توان حکم استثنائی را گسترش داد. به عنوان مثال اگر بگوییم روایت قضیه فی واقعه بر سبیل قضیه خارجی است، یعنی این روایت می‌تواند علاوه بر زید در خصوص عمرو و بکر نیز (یا به صورت جداگانه یا به صورت عام مجموعی) صادر شده باشد، پر واضح است که این طرز تلقی از روایت قضیه فی واقعه، در مقام تحقیق و تتبع در روایات یا درک و فهم مذاق شرع، باعث تزلزل در فراگیری احکام شده و بر دامنه استثنائات خواهد افزود.

بالجمله، اشکالات ناشی از برقراری تمثیل بین روایات قضیه فی واقعه و قضایای خارجی ناشی از آن است که به اقتضائات و توقعات منطقی ناشی از این تمثیل توجه کافی و وافی مبذول نشده است. حال با کمی دقت خواهیم دریافت که قضیه فی واقعه، دارای وجه شبهه قوی و محکم با قضایای شخصیه در علم منطق است.

در تعریف قضیه شخصیه بر جزئی بودن موضوع آن تکیه شده و از آن به موضوع معین، واحد و جزئی تعبیر شده است. پیش‌تر در خصوص قضیه فی واقعه، ثابت کردیم که این اصطلاح بر رویدادی دلالت می‌کند که وحید بوده و ویژگی‌های منحصر به فردی داشته است و از آنجا که توان افاده عموم ندارد موضوع آن لاجرم باید جزئی تلقی شود. با این حساب شباهت فراوانی بین حکم ناشی از قضیه فی واقعه و قضیه شخصیه وجود دارد و چه بسا بتوان به قدر جامعی متین و مستحکم بین آن دو دست یافت، چنان که در ادبیات فقهی قضیه فی واقعه را قضیه جزئی یا شخصیه نیز نامیده‌اند. (کرجی، ۱۳۸۰: ۱۸۸)



واقعۀ همان قضیه شخصیه در منطق است که به ادبیات فقه و اصول اسلامی راه یافته است، اما به راستی این تغییر اصطلاح چرا و چگونه به عمل آمده است؟

۴. چرایی تغییر عنوان قضیه شخصیه به قضیه فی واقعه

چنان که پیش از این مورد اشاره قرار گرفت، خاستگاه اصلی اصطلاح قضیه فی واقعه، قضیه شخصیه در علم منطق است چنان که آن را با نام منطقی‌اش نیز خوانده‌اند. حال باید دید که آیا این اصطلاح بدون هیچ‌گونه تغییر در خصوصیات و آثار خود از منطق به فقه اسلامی وارد شده و یا اینکه در مسیر این جابه‌جایی دستخوش تغییراتی نیز گشته است؟ برای دریافت این موضوع لاجرم باید مقصود فقها از به کارگیری آن و سپس حوزه کاربرد و ویژگی‌های آن را دریافت.

یکی از پژوهشگران طی استقرایی که به انجام رسانده بیان می‌کند در ادبیات فقه اسلامی تعریفی از اصطلاح قضیه فی واقعه از سوی فقها، اصولیان و صاحب‌نظران در علم‌الدرایه ارائه نشده است. (کرجی، ۱۳۸۰: ۱۸۸ و ۱۸۹) این در حالی است که ما در سطور پیشین دریافتیم که اصطلاح قضیه فی واقعه در معنا و مفهوم با قضیه شخصیه در منطق وجه تشابهی عمیق دارد، بنابراین نگارندگان می‌پندارند که روشن بودن معنای قضیه شخصیه و ویژگی‌های موضوع و آثار آن در علم منطق اصلی‌ترین دلیلی است که فقها خود را از توضیح و تبیین معنای اصطلاح قضیه فی واقعه در فقه بی‌نیاز دیده‌اند.

می‌دانیم که اصول فقه اسلامی دانشی است که به وادی منطق و فلسفه پیوندی عمیق دارد و در سرفصل‌هایی همچون مبحث عام و خاص، ارتباط‌های وضعی، تشخیص واضح و اقسام وضع، تبعیت دلالت از اراده، مباحث استعمال، علامات حقیقت و مجاز، حروف، هیئت و انواع جملات و قضایا، مصادر و مشتقات، دلالت‌های ماده امر و نهی و بسیاری دیگر از مباحث کاربردی با حوزه‌های فلسفه‌ی زبان، زبان‌شناسی تاریخی و کاربردشناسی فلسفی پیوندی ناگسستنی ایجاد کرده است (ملکیان، ۱۳۸۴: ۳۸-۲۱)، پس طبیعی است که در این مورد نیز به خاستگاه اصلی این اصطلاح نظر داشته و با این حساب ادعای نبود تعریف از اصطلاح قضیه فی واقعه و همچنین بی‌معناری و ناقانون‌مندی این اصطلاح پذیرفتنی نیست. کما اینکه در مقام بیان جایگاه کاربردی این اصطلاح در متون فقه به روشن بودن معنای آن در علم اصول اشاره شده (نراقی، ۱۳۷۵:

۱. برای اطلاعات بیشتر در خصوص نحوه تعامل اصول فقه با سایر دانش‌ها ر.ک: عابدی‌شاهرودی، علی (۱۳۸۵)، فلسفه علم اصول فقه.

۷۵۹)^۱ و پر واضح است که علم اصول نیز به نوبه خود تعریف این اصطلاح را از مخازن ادبیات منطقی و فلسفه وام گرفته است.

حال که دریافتیم عدم تعریف اصطلاح قضیه فی واقعه در فقه به دلیل روشن بودن مابه‌ازای منطقی آن است پرسش دیگری به‌وقوع می‌پیوندد و آن اینکه چه ضرورتی باعث شده است تا فقها به صورتی گسترده به جای به کارگیری واژه قضیه شخصی، از اصطلاح قضیه فی واقعه و یا سایر تعبیرات مشابه استفاده نمایند؟

به نظر می‌رسد که تعبیر اصطلاح از قضیه شخصی به قضیه فی واقعه، نوعی بومی‌سازی این اصطلاح در ادبیات فقه و اصول است، با این هدف که نشانه‌ای برای موضع بحث یعنی روایات صادره از معصومین علیهم‌السلام و اشاره به شأن صدور جزئی و شخصی روایت باشد و به علاوه خاستگاه منطقی موضوع نیز حفظ گردد. البته صحت این فرضیه در مرحله اثبات و استقرار ممکن است با یک مانع تاریخی تصادم کرده و در قوام خود دچار مشکل شود. درک این مشکل و مانع تاریخی و سپس پاسخگویی به آن نیازمند توضیحات ذیل است.

از منظر عده‌ای از پژوهشگران سرفصل قضایای حقیقیه و بیان جعل احکام الهی در قالب این نوع قضایای منطقی از زمان آیت‌اله نائینی به ادبیات فقه و اصول راه یافته است (سلمانپور، ۱۳۸۲: ۷۲ به بعد) و پیش از ایشان موضوع تحلیل احکام شریعت در پارادایم قضایای حقیقیه شناخته شده نبود. (حائری‌یزدی، ۱۳۶۱: ۲۵۴) در مقابل عده‌ای دیگر از اندیشمندان، تاریخ ورود بحث قضایای حقیقیه به بدنه اصول فقه اسلامی را به دوران شیخ انصاری باز می‌گردانند. (مطهری، ۱۳۶۶: ۲۸۹)

در نگاه نخست اگر چنین تاریخچه‌هایی را برای آغاز طرح و کاربرد سرفصل قضایای حقیقیه در ادبیات اصول فقه بپذیریم به طریق اولی مباحث قضیه خارجی و شخصی نیز تا قبل از این برهه تاریخی جایگاهی در اصول فقه نداشته‌اند، زیرا با اندکی دقت مشخص می‌شود که تدوین مبحث قضیه حقیقیه است که مباحث مقابل و متضاد خود یعنی قضایای خارجی و شخصی را به دنبال می‌کشد و اگر مفهوم جعل احکام به نحو قضایای حقیقیه تا قبل از این دوره در اصول فقه تئوریزه نشده بود طبیعی است که قضایای خارجی و شخصی نیز جایگاهی کاربردی در اصول فقه نداشته‌اند. این در حالی است که استفاده از اصطلاح قضیه فی واقعه که ما در پژوهش خود آن را دقیقاً همان قضیه

۱. «تری الاصولیین و الفقهاء یقولون: إن حکایات الأحوال تلبس الألفاظ الواقعة فیها ثوب الاجمال و لا تغید عموماً و لا أطلاقاً فیقولون: أنه قضیه فی واقعه و هو کذلک كما هو فی الأصول مبین». (نراقی،



شخصیه در منطق دانسته‌ایم از قرن‌ها پیش از مکتوبات شیخ انصاری یا آیت‌الله نائینی رحمته‌الله در فقه سابقه داشته است. حال پرسش اساسی این است که اگر نفس قضیه حقیقه تا پیش از این به گونه‌ای سیستماتیک در فقه محل استفاده و کاربرد نبوده است پس چگونه می‌توان ادعا کرد که فقهای پیشین جهت استفاده از ظرفیت‌های وسیع و اساسی تفاوت قضیه حقیقه با قضایای شخصیه اصطلاح قضیه فی واقعه را در نگاشته‌های خود به کار گرفته باشند؟

نگارنده چنین می‌پندارد که این شکاف تاریخی بیشتر از آنکه چالش‌برانگیز باشد به یک خلط مبحث فقهی، منطقی شبیه است. بنابراین با تنقیح اصل مطلب به راحتی قابل دفع است. بنابراین در مقام پاسخگویی به چنین ایرادی و نیز دفاع از موضع بومی‌سازی اصطلاح قضیه شخصیه در اصول فقه با استفاده از عبارت قضیه فی واقعه به محور ذیل استناد می‌نماییم:

نخست آنکه تفکیک صریح قضایا به خارجی و حقیقه از زمان نوشتارهای فلسفی فخر رازی (متوفی ۶۴۶ ق) به صورت آشکار وارد حیطه فلسفه و منطق اسلامی شده است (فخر رازی، ۱۳۸۱: ۱۴۰ و ۱۴۱) که وی نیز در تئوریزه کردن ایده ثنایی قضایا از نظریات شیخ‌الرئیس (متوفی ۴۱۶ ق) در خصوص قضایای موجه کلیه متأثر بوده است. (گودمن، ۱۳۹۰: ۴۵؛ محمدزاده و عابدی، ۱۳۸۸: ۸) بنابراین زمینه اصلی تفکیک قضایا به خارجی و حقیقی در کلام شیخ‌الرئیس ریشه دارد. (عسکری سلیمانی، ۱۳۷۳: ۴۰) هر چند که خود ایشان به صراحت از دو اصطلاح خارجی و حقیقه استفاده نکرده و مباحث مربوطه را ذیل عناوین قضایای حملیه و موجه ساخته و پرداخته است، اما زمینه چنین تقسیمی در آثار ایشان دیده می‌شود.^۱ پس از فخر رازی نیز نوبت به افضل‌الدین خونجی (متوفی ۶۲۴ ق) رسید تا درباره قضایای حقیقه و خارجی با ذکر صریح این دو اصطلاح نظریه‌پردازی نماید (فلاحی، ۱۳۸۹: ۱۰۸) و بدین ترتیب پیشینه استفاده صریح از این دو اصطلاح و نیز اصطلاحات زیرمجموعه قضایای خارجی نظیر قضیه شخصیه حداقل به زمان نگارش کتاب منطق *الملخص* توسط فخر رازی باز می‌گردد.

از سوی دیگر بحث قضایای حاوی احکام و خطاب‌های شرعی از مبادی تصویری علم اصول است که هر چند در میراث فقهی تا کنون به صورت مستقل به آن پرداخته نشده

۱. شیخ‌الرئیس در کتاب اشارات بیان می‌دارد: «الایجاب الحملی مثل قولنا الانسان حیوان و معناه أن الشئ الذی نغرضه فی الذهن انساناً کان موجوداً فی الاعیان او غیر موجود، یجب أن نغرضه حیواناً و نحکم علیه بأنه حیوان». (بوعلی سینا، ۱۴۰۳: ۱۱۵) همچنین ایشان در کتاب شفا آورده است: «أن حقیقه الایجاب هو الحکم بوجود المحمول للموضوع و مستحیل أن یحکم علی غیر الموجود بان شیئاً موجوداً فکل موضوع الیجاب فهو موجودٌ إما فی الاعیان و إما فی الذهن». (بوعلی سینا، ۱۴۰۴: ۷۹)

است، اما اصولیین تئوری‌های فقهی خود را در این خصوص غالباً ذیل باب اوامر مطرح کرده‌اند. (توکلی و رحمان ستایش، ۱۳۹۰: ۵۰)

مفروض است که خطاب‌های شرعی گزاره‌هایی هستند که در کتاب و سنت جهت انتقال مفاهیم و احکام به وجود آمده‌اند و موضوع آن‌ها ممکن است شخص یا گروهی خاص و یا یک عنوان کلی باشد (توکلی و رحمان ستایش، ۱۳۹۰: ۵۰)، بنابراین حال که اصولیین به صورتی گسترده از نتایج مباحث علم منطق در حیطه اصول فقه اسلامی بهره برده و آن‌ها را در بدنه علم اصول نهادینه کرده‌اند به طور قطع با مبحث قضایا که یکی از پایه‌ای‌ترین سرفصل‌های موجود در منطق و احکام شرعی است آشنایی داشته‌اند.^۱ داشته‌اند.^۱ اصولاً نفس توجه به این مطلب که روایتی به دلیل جزئی و شخصی بودن موضوع خود قابلیت تعمیم بر سایر موضوعات ندارد به این پیش فرض نیازمند است که ذهن با آن دسته از احکام شرعی که در قالب قضایای حقیقیه وضع شده مأنوس باشد گرچه به صورت صریح و آشکار از اصطلاحات مربوطه استفاده نگردد.

به علاوه تعریف ارائه شده در کتاب فوائد الاصول پیرامون قضایای حقیقیه با تعریف متداول این قضیه در ترمینولوژی منطق کاملاً مشابه است^۲ و اگر بگوییم فقه‌های پیشین در مکتوبات خود از این تعریف و کاربردهای وسیع آن غافل بوده‌اند حال آنکه در پردازش مبحث اوامر و خطاب‌های شرعی بدان نیاز مبرم داشته‌اند، سخنی بس شگفت خواهد بود.

نتیجه‌گیری

اصطلاح فقهی قضیه فی واقعه، عنوانی است که مکرراً در ابواب مختلف کتب فقهی از سوی اصولیین و فقها به کار گرفته شده است، هر چند که در نگاه نخست چنین به نظر می‌رسد که طی قرن‌های متمادی تعریفی روشن و جامع از آن ارائه نشده و نویسندگان در مقام تبیین آن سکوت اختیار کرده‌اند. این در حالی است که سابقه دقت نظر و نکته‌سنجی فقها به ویژه در مقامی این چنین مهم که با سرفصل کلیت احکام و خطاب‌های شرعی در تعامل مستقیم قرار دارد ما را بدین نکته رهنمون می‌سازد که توافقی مسبوق و مفروض ذهن ایشان را به یک معنای واحد جهت داده است. در پژوهش

۱. برای دیدن سرفصل‌های موجود در منطق که به علم اصول راه یافته‌اند ر.ک: صابری، حسین (۱۳۷۷)، گزارشی تحلیلی از دلیل عقل در اصول فقه شیعه.

۲. آیت الله نائینی در کتاب فوائد الاصول و در مقام ارائه تعریفی جامع از قضایای حقیقیه بیان می‌دارند: «...و اما القضیه الحقیقیه فهی عبارة عن ثبوت وصف او حکم علی عنوان أخذ علی وجه المرآتیه الافراد المقدره الوجود حین أن العناوین یمكن ان تكون منظره لمصادیقها و مرآه لافرادها سواء كان لها افراد فعلیه او لم یمكن». (نائینی، ۱۴۱۲ق: ۱۷۱)



حاضر دریافتیم که اصطلاح فقهی قضیه فی واقعه، مبحثی دقیقاً مشابه و یکسان در علم منطق دارد و آن قضیه شخصی است که با هدف تبیین موضع بحث و گره زدن آن به بحث روایات جزئی، در چیدمان کلمات آن تغییری توسط اصولیین و فقها به وجود آمده است که نوعی بومی سازی قضیه شخصی در ادبیات فقهی به شمار می رود.

ثمره عملی آنکه روایات قضیه فی واقعه را بر سبیل تمثیل، مشابه با قضایای شخصی بدانیم آن است که قضایای شخصی فاقد ارزش برهانی بوده و به دلیل جزئی و واحد بودن موضوع خود نمی توانند در برهان مورد استفاده قرار گیرند. این مطلب بدین معنی است که فقیه نمی تواند در شرایطی نظیر قیاس منصوص العله یا در صورت عقیده به قیاس مستنبط العله و یا حتی به قصد تنقیح مناط و یا الغای خصوصیت از موضوع حکم، محتوای چنین روایاتی را برای صدور حکم در موارد مشابه مورد استناد قرار دهد. حال آنکه قضیه خارجی دانستن این روایات به دلیل آنکه قضایای خارجی، محصوره بوده و واجد ارزش برهانی می باشند می تواند این نوع روایات را دوباره در چرخه استدلال فقهی داخل نماید که نظر به توضیحات ارائه شده در این مقاله، چنین امری قابل پذیرش نبوده و حتی با ساختار نحوی عبارت قضیه فی واقعه در تضاد می باشد.

منابع و مأخذ:

- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۳ق)، *اشارات*، ج ۱، ج ۲، تهران: دفتر نشر کتاب.
- (۱۴۰۴ق)، *الشفاء*، ج ۱، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی رحمته الله علیه.
- اسحاق نیا تربتی، محمدرضا (۱۳۶۸)، *منطقیات (شرح مبسوط شرح شمسیه)*، ج ۱، ج ۱، قم: نشر مرتضی.
- امیرزاده جیرکلی، منصور (۱۳۸۴)، «*قضیه حقیقیه و خارجیه و کاربرد آن در اصول فقه*»، مجله فقه و مباحث حقوقی، س ۱، پیش شماره ۳.
- تفتازانی، سعدالدین مسعود (۱۳۸۱)، *تهذیب المنطق*، تهران: مکتبه الاسلامیه.



- توکلی، احمد و رحمان ستایش، محمد کاظم (۱۳۹۰)، «خطاب‌های کلی و آثار آن»، پژوهش‌نامه فقه و حقوق اسلامی، س ۴، ش ۷.
- حائری یزدی، مهدی (۱۳۶۱)، کاوش‌های عقل نظری، ج ۲، تهران: امیرکبیر.
- خوانساری، محمد (۱۳۷۶)، فرهنگ اصطلاحات منطقی، ج ۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- خوبی، ابوالقاسم (۱۴۱۱ق)، مصباح الفقاهه، ج ۲، قم: مکتبه الداوری.
- زارعی سبزواری، عباسعلی (۱۳۷۳)، شرح منظومه حکیم سبزواری، تهران: انتشارات مشکات.
- زارعی، محمد مهدی (۱۳۸۹)، «الگوهای دینی و سازگاری آن‌ها با مقتضیات زمان»، مجله مطالعات اسلامی (فلسفه و کلام)، س ۴۲، ش ۸۴.
- سعیدی، گل‌بابا (۱۳۸۰)، قضایا در منطق ارسطویی و تحول آن در اسلام، تهران: انتشارات مشکات.
- سلمان پور، محمد جواد (۱۳۸۲)، «بررسی تطبیقی دیدگاه‌های نائینی و امام خمینی علیه السلام در علم اصول»، مجله مطالعات اسلامی، ش ۶۱.
- سلیمانی امیری، عسکر (۱۳۷۳)، «قضایای حقیقیه، خارجییه، لائبیه»، مجله معرفت، س ۳۲، ش ۴.
- سهروردی، شهاب‌الدین یحیی (۱۳۹۱)، الحکمه الاشراقیه (کتاب حکمة الاشراق)، محقق: محمد ملکی، ج ۱، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شریفی، عنایت‌اله (۱۳۷۹)، «فقه و اخلاق»، مجله فلسفه و کلام، ش ۱۵ و ۱۶.
- صلیبا، جمیل (۱۳۸۱)، فرهنگ فلسفی، ترجمه منوچهری صانعی دره‌بیدی، ج ۲، تهران: انتشارات حکمت.
- عابدی شاهرودی، علی (۱۳۸۵)، «فلسفه علم اصول فقه»، مجله پژوهش و حوزه، س ۷، ش ۳ و ۴.



- عاملی، زین‌الدین علی (شهید ثانی) (بی تا)، مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، ج ۴، [بی جا]: مؤسسه معارف اسلامی.
- عباسیان چالشتری، محمد علی (۱۳۸۰)، «مسئله معدومات، وجود ذهنی و قضیه حقیقیه»، مقالات و بررسی‌ها، س ۳۴، ش ۷۰.
- _____ (۱۳۸۱)، «یک نظریه درباره اسامی خاص- توصیفات معرفه»، مقالات و بررسی‌ها، س ۳۵، ش ۷۲.
- عرب صالحی، محمد (۱۳۸۹)، «تاریخ‌مندی شریعت: بدعت یا نوآوری»، کتاب نقد، س ۱۲، ش ۵۴.
- فخر رازی، محمد بن عمر (۱۳۸۱)، منطق‌المالخص، محقق: احمد فرامرز قراملکی و آدینه اصغری نژاد، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- فلاحی، اسدالله (۱۳۸۹)، «صورت‌بندی جدیدی از قضایای حقیقیه و خارجییه»، مجله آینه معرفت، س ۵، ش ۱۱.
- _____ (۱۳۸۹)، «قضایای حقیقیه و خارجییه نزد خونجی»، مجله فلسفه، س ۳۸، ش ۲.
- قائمی‌نیا، علی‌رضا (۱۳۷۴)، «قضیه لاتبییه، مجله معرفت»، مجله معرفت، س ۴، ش ۱۲.
- قوام صفری، مهدی (۱۳۷۰)، «ارزیابی تجربه در برهان»، پژوهش‌های فلسفی، س ۳۴، ش ۱۳۹ و ۱۳۸.
- کرجی، علی (۱۳۸۰)، «قضیه فی واقعه»، مجله فقه، س ۸، ش ۲۸ و ۲۷.
- گودمن، نلسون (۱۳۹۰)، «بررسی قضایای حقیقیه منطق‌دانان مسلمان و گزاره‌های قانون وار به تقریر گودمن»، ترجمه احمد عبادی و فرامرز قراملکی، مجله فلسفه و کلام اسلامی، س ۴۴، ش ۱.
- ملایری، موسی (۱۳۸۵)، «تطبیقی پیرامون قضایای کلی و جزئی در منطق جدید و قدیم»، مجله حکمت و فلسفه، س ۲، ش ۸.
- مرادی افوسی (۱۳۸۰)، «معرفت‌شناسی قضایای حقیقیه و خارجییه»، ج ۱، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.

- مشایی، محمدرضا (۱۳۸۶)، «بحث تحلیلی درباره شناخت قضیه و برخی مطالب مربوط به آن»، مجله مطالعات اسلامی، ش ۳۶ و ۳۵.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۶)، شرح مبسوط منظومه، ج ۱ و ۲، چ ۴، تهران: انتشارات حکمت.
- _____ (۱۳۹۳)، شرح منظومه، چ ۲۰، تهران: انتشارات صدرا.
- مظفر، محمد (۱۳۶۶)، المنطق، چ ۴، قم: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- مکی، شمس‌الدین محمد (شهید اول) (۱۴۱۹ق)، ذکر الشیعه فی احکام الشریعه، قم: موسسه آل‌البتین (ع) لاحیاء التراث.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۸۴)، «مباحث الفاظ اصول فقه در میان دانش‌های زبانی: تبارشناسی مباحث لفظی علم اصول»، نقد و نظر، س ۱۰، ش ۳ و ۴.
- موحد، ضیاء (۱۳۷۴)، واژه‌نامه توصیفی منطق، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نائینی، محمدحسین (۱۴۱۲ق)، فوائد الاصول، تقریرات محمد علی کاظمی خراسانی، قم: موسسه نشر اسلامی.
- نراقی، احمد بن محمد مهدی (۱۴۱۵ق)، مستند الشیعه، ج ۱۷، قم: موسسه آل‌البتین (ع).
- نراقی، احمد بن محمد مهدی (۱۴۱۷ق)، عوائد الایام، قم: مرکز النشر التابع لمکتب الاعلام الاسلامی.
- وکیل‌آباد، فرج‌بهزاد (۱۳۸۸). «حکم حکومتی و مبانی استنباط آن»، آموزه‌های فقه مدنی، ش ۲.





پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی